

## ۱۲ فرهنگ نسبتاتاریخی

### روایت

## من سرباز نظام و آقا هستم



**آقا** حاج‌آقا می‌گفتنداز همان ابتدای انقلاب که خدمت امام می‌رفتند، حضرت آقا را در آنجا دیده وبا ایشان آشنا شده بودند. می‌گفتند: آقای خامنه‌ای را فردی فاضل، خوش فکر، بادرایت وعلاوه بر همه اینها، با صفای قلب و پاک یافتم. چون حاج‌آقا خودشان این‌گونه بودند، این‌جور افراد را هم خیلی دوست داشتند و با افرادی که شفاف بودند و معنویت داشتند، ارتباط برقرار می‌کردند. همیشه می‌گفتند: از همان اول که آقای خامنه‌ای را که سیدی نورانی و متدین بودند دیدم، خیلی از ایشان خوشم آمد. حتما در جریان سوابق انقلابی ایشان هم بودند. بعد هم که موضوع عضویت در شورای نگهبان پیش آمد که مستقیم با خود آقا ارتباط پیدا کردند. این ارتباط خانوادگی هم بود و خانواده‌ها با هم در رفت و آمد بودند.

حاج‌آقا همیشه می‌گفتند: «آدم وقتی کنار حضرت آقا می‌نشیند و این سید نورانی را می‌بیند، لذت می‌برد». بعد هم که دیگر بحث مناصب و وظایف شرعی پیش آمد، ایشان کاملا تابع رهبری بودند. می‌گفتند: «هر کاری و هر چیزی به جای خودش باید انجام شود. وقتی پای وظیفه شرعی در میان می‌آید باید کار را انجام دهیم، مخصوصا موقعی که ولی امر مسلمین دستور می‌دهند». خاطرم هست که بسیاری از آقایان علما و حتی مراجع به حاج‌آقا اشکال می‌گرفتند: شما که جایگاه مرجعیت دارید، چرا می‌خواهید رئیس قوه قضاییه یا رئیس جای دیگری شوید؟ این در شان شما نیست! حاج‌آقا می‌گفتند: «این همه درس خواندیم که نهایتاً آنها را پیاده کنیم. اگر قرار باشد همه اینها در ذهن بماند یا فقط برگرسی درس بیان شود که فایده ندارد. باید این مفاهیم، در نهایت برای اسلام خرج و از آنها استفاده شود.

این علم نباید فقط در نهاد مرجعیت سنتی راكد بماند، بلکه باید در راه نظام و اسلام و حکومت خرج شود».
با این‌که خیلی از آقایان اعتراض کردند و هنوز هم این اعتراض را دارند که: حیف شد حاج‌آقا در این مدت خودش را پیر و از مرجعیت دور کرد و اگر در حوزه می‌ماند، می‌توانست خدمات بیشتری کند، حاج‌آقا می‌گفتند: «وقتی پای وظیفه شرعی به میان می‌آید، باید وظیفه را انجام داد و انسان باید وظیفه محور باشد نه نتیجه محور. اگر انسان وظیفه شرعی خود را انجام می‌دهد، حتی اگر لازم باشد باید جانش را هم بدهد!». از آن طرف حضرت آقا هم کاملا متوجه بودند که فرق حاج‌آقا با دیگران، مخصوصا کسانی که فقط حرف می‌زنند و اهل عمل نبودند، چیست. هم این ویژگی‌ها و هم قدرت و جایگاه علمی حاج‌آقا، باعث این مصمیمیت و ارتباط نزدیک شد و در بحث‌های هفتگی‌ای که با هم داشتند، هم حاج‌آقا و هم رهبری بزرگوار خیلی بهره و حظ می‌بردند. خلاصه این نکات باعث شد رابطه حاج‌آقا با حضرت آقا، هم رابطه علمی باشد، هم رابطه احساسی و هم خانوادگی. حاج‌آقا همیشه می‌گفتند: «من سرباز نظام و آقا هستم!» لذا این رابطه، رابطه مولا و عبد و مراد و مرید بود. اینها نکات بسیار مهمی هستند و باعث می‌شدند که اینها در یکدیگر محو و فانی شوند.

حاج‌آقا هر وقت اسم آقا را می‌بردند، حالت نشاط پیدا می‌کردند.

از آن طرف هم حضرت آقا علاقه شدیدی به حاج‌آقا داشتند و همان‌طور که از پیامشان مشخص هست و همچنین از بیانات ایشان موقعی که بعد از رحلت حاج‌آقا خدمتشان بودیم، تأسف ایشان کاملا آشکار بود.

ایشان گفتند: «مرأ مثل خودتان داغدار بدانید!».

مشخص بود که آقا خیلی از این فقدان ناراحت شده‌اند و برایشان ناگوار بوده است. **آقا**



### قبله کدام طرف است

اولین عمل جراحی که انجام دادند، یکی دو روز اول برای این‌که درد نکشند، داروی خواب‌آور به ایشان تزریق می‌کردند. بعد که به هوش آمدند، اولین سؤالی که کردند این بود که چند ساعت خوابیده‌اند؟ وقتی متوجه شدند دو روز خواب بوده‌اند، خیلی ناراحت شدند که نماز نخونده‌اند و گفتند آب بیاورید

## پای صحبت‌های حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلا هاشمی‌شاهرودی می‌گفت نظام به هر چیز مقدم است حتی مرجعیت



محمدرضا کاتینی

فرهنگ هنر

روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی‌گر چهلمین روز ارتحال عالم ربانی و مرجع والا قدر، می‌گفتند: «وقتی درس امام شروع شد، شهید صدر ما را ملزم کردند که باید بروید و شرکت کنید و جزواتش را هم برایم بیاورید. چون ایشان دنبال تشکیل حکومت و نظام سیاسی اسلامی بودند، ولی صدام نگذاشت، والا مثل امام که تأسیس نظام اسلامی را شروع کردند، شهید صدر هم می‌خواستند در عراق چنین کاری کنند، لذا شروع کار از خود شهید صدر بود، ولی بعد که حاج‌آقا با امام آشنا شدند، می‌گفتند، همیشه تا در منزل امام می‌رفتیم و با ایشان بحث می‌کردیم؛ شاید شنیده باشید که از معدود کسانی که

نگته‌ای که حاج‌آقا از همان ابتدای کودکی درباره آن به ما بسیار تأکید می‌کردند، احترام به والدۀ بود. ایشان در ایامی که در نجف بودند، همه وقتشان صرف درس و بحث می‌شد. بعد هم که به ایران آمدند، موضوع تشکیل مجلس اعلی پیش آمد و مسؤولیت‌های متعددی که داشتند، به همین دلیل صبح که از خانه بیرون می‌رفتند، غالبا آخر شب برمی‌گشتند، لذا همیشه به ما می‌گفتند: «مادرشان شما را بزرگ کرده‌اند و من چندان نقشی در تربیت شما نداشته‌ام.» همیشه می‌گفتند: «مادرشان مادر بسیار خوبی است و قدرش را بدانید، چنین مادری کمتر پیدا می‌شود.» حتی تا آخر عمر هم می‌گفتند: «بعد از من حواستان به مادرتان باشد، ایشان هم زحمت شما را کشیده است و هم زحمت مرا.» واقعاً هم همین‌طور بود. موقعی که پدرم در عراق از جنگ صدام خبیث فرار کردند، این مادرم بودند که ما را با مشقت‌ها و گرفتاری‌های زیادی به ایران آورده و بزرگ کردند.

**آقا** به‌نظر شما انگیزه سیاسی ایشان را کدام یک از دو شخصیت بزرگ، یعنی امام خمینی و شهید آیت‌ا...سیدمحمدباقر صدرتقویت کردند؟

به نظر من شخصیت حضرت امام خیلی روی ایشان تأثیر داشت، البته شروع کار با شهید صدر بود، چون از اول به درس شهید صدر می‌رفتند. خودشان تعریف می‌کردند که: «وقتی امام در نجف درس ولایت فقیه را شروع کردند، شهید صدر واقعا خیلی خوشحال شد که این درس از سوی یک فقیه و مرجع



وضو بگیرم و نماز بخوانم، چون در اتاق سی،سی-یو به دستگاه وصل بودند، قبله به سمت دیگر بود و پزشک نمی‌گفت نمی‌توانیم دستگاه‌ها را قطع کنیم و تخت را به سمت قبله برگردانیم. حاج‌آقا پرسیدند قبله کدام طرف است؟ به ایشان گفتند همین طرف که شما خوابیده‌اید! حاج‌آقا سه چهار روزی به همان



حاج‌آقا بگویند نظر من روی فلائی یا فلائی است. می‌گفتند، خودتان بروید تحقیق کنید و به نتیجه برسید! هیچ وقت نظر نمی‌دادند. دراین اواخر ولایت فقیه شود، خیلی ارزش دارد.» حاج‌آقا می‌گفتند: «وقتی درس امام شروع شد، شهید صدر ما را ملزم کردند که باید بروید و شرکت کنید و جزواتش را هم برایم بیاورید. چون ایشان دنبال تشکیل حکومت و نظام سیاسی اسلامی بودند، ولی صدام نگذاشت، والا مثل امام که تأسیس نظام اسلامی را شروع کردند، شهید صدر هم می‌خواستند در عراق چنین کاری کنند، لذا شروع کار از خود شهید صدر بود، ولی بعد که حاج‌آقا با امام آشنا شدند، می‌گفتند، همیشه تا در منزل امام می‌رفتیم و با ایشان بحث می‌کردیم؛ شاید شنیده باشید که از معدود کسانی که امام بیرون از جلسه درس اشکالانش را گوش می‌کردند، حاج‌آقا بودند. آقایان دیگر هم بودند و رفع اشکال می‌کردند، ولی معمولاً امام پاسخ نمی‌دادند. از همان جلسات بود که حاج‌آقا با امام آشنا شدند و بحث‌های حکومتی و سیاسی هم می‌کردند و پس از این‌که به ایران آمدند، امام به حاج‌آقا گفتند شما بایبید قم و به درس و بحث بپردازید، چون می‌دانستند حاج‌آقا از نظر علمی قوی هستند. حاج‌آقا از اول انقلاب با حضرت امام در ارتباط دائمی بودند، لذا هر دو شخصیت در شکل‌گیری شخصیت ایشان نقش دارند، شهید صدر نقش آغازکننده را داشتند و استمرار آن هم با حضرت امام بود.

**آقا** به‌عنوان جمله معترضه سوال کنم که در دوران ریاست‌آیت‌ا...شاهرودی بر قوه قضاییه، علیه ایشان فضای ترور شخصیت و تخریبی شکل گرفت. یکی از محورهای این پروزه هم این بود که ایشان در نجف، به‌اعلمیت امام اعتقاد نداشت و آقا ی آسید محمدباقر صدر را اعلم می‌دانست. این را چماق کرده بودند و خیلی هم در باره اش حرف زدند. حتی بعضی از خصیصین که رفقای ایشان هم بودند، همین حرف را می‌زدند. در این باره چه تحلیلی دارید؟

من رابطه ایشان را ندیدم و فقط از آنچه که خود حاج‌آقا می‌گفتند و با از آقای خطیب رئیس دفتر ایشان شنیدم، نکاتی را می‌دانم... **آیت‌ا... شاهرودی اولین رئیس مجلس اعلی و تا مدت‌ها هم در فعالیت‌های ضد رژیم بعث برجسته بودند، اما نظر می‌رسد از دوره‌ای به بعد در فعالیت‌های مجلس اعلی حضور پرزنگی نداشتند و بیشتر به عنوان یک شخصیت علمی مطرح شدند. این فاصله گرفتن از فعالیت‌های ضد رژیم صدام و محقق شدن در مسائل علمی، دلیل خاصی داشت؟**

به نظر یکی سفارش حضرت امام به حاج‌آقا بود که روی درس و بحث متمرکز شوید. یکی هم همان‌طور که آقایانی که از اوضاع عراق تعریف می‌کنند، در قضیه حزب الدعوة، شهید صدر در ابتدا مؤسس بودند، ولی بعد که دیدند جریاناتی پیش آمدند که سمت وسوی درستی ندارند، کنار کشیدند. به‌نظم حاج‌آقا هم چنین حسی داشتند که اگر در این نوع جریانات بیفتند، تصمیماتی گرفته خواهد شد که چندان مورد قبول ایشان نیست. من فکر می‌کنم حاج‌آقا به این دلیل کنار کشیدند و بعد هم که شهید سید محمدباقر

### صفای قلبی، سیمای معنوی

شهید صدر کلا روی شاگردانشان حساس بودند، اما به حاج‌آقا علاقه خاصی داشتند و به همین علت هم تنها کسی که از شهید صدر اجازه کتبی اجتهاد دارد، حاج‌آقا هستند و ایشان به هیچ‌کس دیگری اجازه کتبی نداده‌اند. نمی‌دانم به دلیل جایگاه علمی حاج‌آقا بود یا به خاطر اخلاق و سیمای ایشان. چون حاج‌آقا سیمای چهره داشتند و هر کسی که سیمای صفای قلبی و معنویت ایشان را می‌دید، جذب می‌شد. من خیلی در این باره ذهنیت خاصی ندارم. شهید صدر شاگردان برجسته دیگری هم داشتند، از جمله آیت‌ا... سید کاظم حائری که حاج‌آقا به ایشان خیلی اعتقاد داشتند و این بزرگوار را از جنبه علمی، تدین و تواضع بسیار می‌ستودند و هر چند هفته یک بار به هم دیدنشان می‌رفتند.

سمت نماز خواندند و بعد متوجه شدند که قبله اشتباه است و اعتراض کردند که چرا ن گفتید؟ گفتیم، شما به دستگاه وصل بودید و نمی‌شد تخت را رو به قبله چرخاند. گفتند پس باید دوباره قضای همه اینها را بخوانم! حاج‌آقا روی نماز خیلی حساس بودند.

### رساله چاپ نکنید

### نگاه اول

حاج‌آقا از ۳۰ سال پیش می‌توانستند مرجع باشند. ایشان در ۲۷ سالگی مجتهد بودند. صلاحیت ایشان برای مرجعیت نیز از ۳۰ سال پیش محرز بود، اما موقعی که می‌خواستیم درباره مرجعیت ایشان فعالیت کنیم، اجازه نمی‌دادند و بسیار در این مسائل احتیاط می‌کردند و می‌گفتند: «رساله چاپ نکنید، بلکه کارهای علمی بکنید. بیشتر کتاب‌های علمی مرا بخش کنید و بگذارید جامعه ما را از طریق علم بشناسد و نه تبلیغات متعارف و مرسوم». خیلی‌ها در حوزه نمی‌دانستند حاج‌آقا چه جایگاهی علمی‌ای دارند، کتاب‌ها را که برایشان می‌فرستادیم، درمی‌یافتند که جایگاه علمی ایشان چیست و در نتیجه دیدشان ۱۸۰ درجه عوض می‌شد. لذا حاج‌آقا از همان اول نمی‌گذاشتند ما در زمینه مرجعیت ایشان فعالیتی انجام دهیم و تا همین اواخر هم، خیلی از کارها را قبول نمی‌کردند. می‌گفتیم: حاج‌آقا! خیلی از مراجع از این کارها می‌کنند، ولی ایشان می‌گفتند: لازم نیست، اگر خدا بخواهد کسی را بالا ببرد، می‌برد و کسی را هم که نخواهد بالا ببرد، نمی‌برد! لذا در این زمینه‌ها، حاج‌آقا دست ما را بسته بودند و ما خیلی از کارها را نمی‌توانستیم بکنیم. مدت‌ها بحث کردیم که سایت و کانال مرجعیت بزنیم، ولی ایشان اجازه نمی‌دادند. خیلی دنبال این چیزها نبودند. البته مقلدان و مریدان ایشان در خارج، خیلی بیشتر از ایران بودند، چون ایشان شاگرد شهید صدر بودند، مقلدین ایشان در خارج خیلی بیشتر بود. در داخل ایران مردم بیشتر ایشان را به عنوان رئیس قوه قضاییه، رئیس شورای حل اختلاف قوا یا عضو شورای نگهبان یا رئیس مجمع تشخیص مصحت نظام می‌شناختند. خیلی‌ها اصلا نمی‌دانستند که ایشان مرجع هستند و رساله دارند!

از این بحث‌ها اجتناب می‌کردند و می‌گفتند: مهم نیست، شما اعتنا نکنید، نه به تعریف مردم دلتان را خیلی خوش کنید و نه از مذمت و تقبیح مردم خیلی ناراحت شوید. آن کاری را که وظیفه شرعی است و خدا از ما می‌خواهد انجام بدهید. بقیه اش دیگر: «لَعَلَّهَ اللَّهُ جُمِعَها»! عزت دست خداست. **آقا** برنامه‌ای برای حفظ و نشر آثار ایشان دارید؟

حتماً. بعضی از مخطوطات حاج‌آقا هنوز چاپ نشده‌اند و باید کم‌کم روی آنها کار و چاپشان کرد. کار زیاد است.

**آقا** خطرات ایشان را ضبط کرده‌اید؟

حاج‌آقا بعد از نماز، به قول خودشان با شاگردانشان گهده می‌کردند که بسیاری از این جلسات را ضبط کرده‌ایم و می‌خواهیم کم‌کم پیاده کرده و از نکاتی که بیان می‌شود، استفاده کنیم.

**آقا** کتابی به عنوان خاطرات ایشان در دست هست؟

فعلاً نه، مگر همین جلسات خصوصی که با طلبه‌ها داشتند درباره موضوعات مختلف، بحث‌های تاریخی، فقهی، سیاسی و... بحث می‌کردند که قصد داریم ان‌شاءا... آنها را پیاده و چاپ کنیم. **آقا**

حکیم رئیس مجلس اعلی شد و حاج‌آقا بیشتر سخنگو بودند. وقتی هم که امام تأکید کردند که بروید قم سر درس و بحث، لابد حاج‌آقا فکر کرده بودند حالا وظیفه شرعی‌شان این است.

**آقا** جناب ابوی بعد از سخنرانی آقامی منتظری در ۱۳ رجب،۱۳۷۶، بعد از درس شان سخنرانی مفصلی درباره جایگاه علمی آقا کردند و نظرشان را فرمودند، اما خود شما از این مناسبات چه خاطراتی دارید و ایشان از نظر علمی به آقا چه نگاهی داشتند؟

صدر صد قبول داشتند و در فقاقت و صلاحیت آقا برای مرجعیت، کوچک‌ترین شکی نداشتند و همیشه در محافل خصوصی و خانوادگی می‌گفتند: اگر آقا از سایر مراجع بالاتر نباشند، قطعاً کمتر نیستند. ایشان معتقد بودند که حضرت آقا در مقایسه با سه چهار مرجع تراز اول موجود، اگر از نظر علمی بالاتر نباشند، به هیچ وجه پایین‌تر هم نیستند! البته از بقیه هم قطعاً اعلم هستند. ولی همه اینها به کنار، حاج‌آقا روی ولایت امری و حاکم شرعی ایشان خیلی تکیه داشتند و می‌گفتند: حتی اگر کسی از نظر جایگاه علمی هم بالاتر نباشد، اما ولی امر مسلمین باشد، اطاعت از او یک وظیفه شرعی است. اما آقا را یقیناً فقیه و مجتهد والامقامی می‌دانستند و بسیاری از بحث‌ها را به ایشان ارجاع می‌دادند. خودشان هم از آقا در امور حسبیه و مسائل دیگر، اجازه شرعی داشتند.

همان‌طور که اشاره کردم ایشان در دوران تصدی ریاست قوه قضاییه، به دلیل تقابل جریان سکولار با نظام اسلامی، بارها مورد ترور شخصیت قرار گرفت که این امر، به‌خصوص برای کسانی که ایشان را می‌شناختند، خیلی تلخ بود. حالا اگر یک مشت بچه‌دانشجو این کار را می‌کردند، می‌گفتیم شناخت نداشتند، ولی یک جریان سیاسی به هتک حرمت ایشان پرداخت که بعضا از افراد حوزه دیده تشکیل می‌شد و ایشان را می‌شناخت...

**آقا** بحث عراقی بودن ایشان را می‌گویید؟

هم عراقی بودن، هم حرف‌های سبک دیگر آن هم از زبان افرادی که نه در معارف دینی به‌ویژه فقه و نه در سایر عرصه‌های دانشی، هیچ شان علمی‌ای نداشتند.

**آقا** مواجهه ایشان با این جریان چگونه بود؟

حاج‌آقا معمولاً جواب این‌جور حرف‌ها را نمی‌دادند. خیلی‌ها اعتراض می‌کردند که: چرا سکوت کرده‌اید؟ ولی حاج‌آقا می‌گفتند: من جواب نمی‌دهم، شما هم جواب ندهید، چون بعضی‌ها منتظرند که ما جواب بدهیم و باز آنها جواب بدهند و اشخاص را درگیر کنند. همیشه می‌گفتند: «شان خودتان را حفظ کنید، جواب گرافه‌گویی هم سکوت است. آنچه را و وظیفه شرعی ماست انجام می‌دهیم، هر کسی هر حرفی که دلش می‌خواهد بزند. آن کسی که باید راضی باشد خداست، بنده خدا می‌خواهد راضی باشد یا نباشد». بحث عراقی بودن که مطرح می‌شد، حاج‌آقا می‌گفتند: بروید پرسید که اجداد ما چه کسانی بوده‌اند. این‌که کاملاً مشخص است...

**آقا** البته همان زمان هم شناسنامه ایرانی ایشان منتشر شد...

بله، کاملاً مشخص است که اجداد حاج‌آقا اهل شاهرود هستند. خیلی جالب است آن کسی که چنین حرفی را زد، خودش رفته و ساکن عراق شده است...

**آقا** آقای معتمدی؟

نخواستم اسم ایشان را بیاورم. حاج‌آقا همیشه